

از شانتی نیکیتان تا شیراز

دکتر محمود عالم

استادیار بخش مطالعات فارسی

دانشگاه انگلیسی و زبان‌های خارجی، حیدرآباد، هند

حافظ برای شیراز هم‌چون تاگور است برای بنگال. اما شهرت این دو شاعر بزرگ در دو قرن و دو کشور جداگانه، به دو شهر قدیمی و فرهنگی محدود نمی‌شود.

امروزه، آوازه‌ی حافظ شیرازی و رابیندرا نات تاگور در سراسر جهان پیچیده است. حافظ به سبب دل‌بستگی به شیراز نتوانست به سفر بنگال^۱ برود؛ اما تاگور به خاطر دل‌بستگی به حافظ رنج سفر شیراز را به جان و دل خرید.

روابط هند و ایران، تاریخچه‌ای طولانی دارد و به تلاش و کوشش شماری از شاعران،

۱. سلطان غیاث الدین اعظم شاه حافظ را به بنگال دعوت کرده بود و مصرعی شعر برای حافظ فرستاد،

اما حافظ نتوانست به هند سفر کند و در پاسخ آن مصراع غزلی ساخت که با مطلع:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود زین بحث با ثلاثه‌ی غساله می رود

نویسندگان، صوفیان و ادبای قرن‌های گذشته و امروز پایدار است. صدای طوطیان خوش‌گوی فارس از ناقوس مقدس سرزمین تاگور بنگاله بلند شد و پیغام دوستی، امنیت، عاطفه و عشق بین دو کشور را به گوش عالم رساند

از قرن یازدهم میلادی، زبان فارسی در هند رواج پیدا کرد و به‌عنوان زبان رسمی و اداری شناخته شد و علاوه بر مسلمانان، هندوان هم در این زبان توانا شدند.

خانواده‌ی تاگور^۱ از قرن پانزدهم میلادی با زبان فارسی آشنا شدند و بزرگان خانواده‌ی او، رتن‌گره‌ب نات مجمدار و فرزندان او، راجا رام مجمدار، ابی رام مجمدار، هری کیشن مجمدار و بعدها گوپی موهان تهاکور (متوفی ۱۸۱۸ م) به زبان فارسی چیره بودند. گوپی موهان تهاکور به زبان‌های سانسکریت، اردو، انگلیسی، فرانسوی و پرتغالی، چیره بود.^۲

دوارکانات تاکر (متوفی ۱۸۴۶ م)، پدر بزرگ رابیندر نات تاگور از دانشمندان معروف زبان و ادبیات فارسی و از دوستان راجا رام موهان رای^۳ بود. آن‌دو با هم، دو روزنامه‌ی هفتگی «بنگ دوت» به زبان بنگالی و فارسی و «بنگال هرالد» را به زبان انگلیسی، بنگالی، فارسی و هندی در کلکته چاپ می‌کردند. دوارکانات تاکر در اداره‌ی تحصیل‌داری چوبیس پرگنه «سر رشته دار»

۱. در قرن پانزدهم میلادی یکی از بزرگان خانواده‌ی رابیندرانات تاگور که اسم‌اش موهن میسیر بود به مذهب و روحانیت گرایید و به پاکوریا (در حوزه بردوان، بنگال) رفت و در آن‌جا اقامت گزید و به جست‌وجوی اسرار مذهب و عرفان مشغول گردید تا آن‌که مردم به او لقب تهاکور (یعنی استاد در امور مذهبی و روحانی) دادند. سپس فرزندان موهن میسیر خودشان را به‌عنوان (تهاکور) شهرت دادند. از آن وقت کلمه تهاکور در آن خانواده به حیث اسم خانوادگی برقرار گردید. سپس مردمان انگلیس کلمه تهاکور را تبدیل به تاگور کردند: به استناد پایان‌نامه‌ی دکترای عطا کریم برق، «تأثیر فارسی در ضروب المثل بنگالی»، دانشگاه تهران، ۱۹۶۶، ص ۴۴۱؛ شانتی رنجن بهتا چاریا، بنگالی هندوون کی اردو خدمات، کلکته ۱۹۶۳م، ص ۱۵۱-۱۵۲

۲. شانتی رنجن بهتا چاریا، بنگالی هندوون کی او خدمات، کلکته ۱۹۶۳م، ص ۱۵۳-۱۵۴

۳. اولین روزنامه‌ی فارسی سراسر جهان در سال ۱۸۲۲ از کلکته چاپ و منتشر کرد.

بود^۱ و جالب این است که او روی کاغذهای اداری به فارسی امضا می کرد^۲ و این علاقه مندی اش به زبان فارسی را نشان می داد. دیبندرانات تا کر (۱۸۱۷-۱۹۰۵ م) فرزند دوار کانت تا کر و پدر رایبندرانات تا گور از فضلا و دانشمندان بزرگ ویدانتا بود، راجا رام موهان رای^۳ سرپرستی او را به عهده داشت. راجا رام موهان رای انجمنی به نام «براهما سابها» در سال ۱۸۲۸ م تأسیس کرد که پس از مرگش این انجمن را دیبندرانات تا کر سرپرستی می کرد. او اسم این انجمن را «براهما سماج» گذاشت^۴.

کشاب چندر سین^۵ در این انجمن با دیبندرانات تا کر همکاری می کرد و به سبب تلاش و کوشش دیبندرانات تا کر، به او لقب «مهارشی»^۶ داد. ناگفته نماند که دیبندرانات تا کر تمایل به تصوف داشت و حس^۷ کرد که مطالعه‌ی ویدا در بنگال رو به زوال است. پس برای حفظ و ترویج آن، چهار نفر از برهمنان را برای مطالعه‌ی ویدا به بنارس فرستاد و خودش هم رفت تا در این باره مطالعه‌ی بیش تری کند^۸. روزی مهارشی دور از شهر کلکته در جنگل سفر می کرد که ناگهان به جایی رسید که آنجا تنها دو درخت «سپتا پرنی» بود، آن درختها توجه اش را جلب کرد و به یاد ایزد چند روز را همانجا گذراند. آن دو درخت تا به امروز وجود دارد، همانجا بر سنگ مرمری که جایگاه مهارشی است، نوشته شده:

«اطمینان زندگی من است، سرور دل و تسکین روح من است»

۱. خبرنامه «سماچار درپن»، هفتم ژوئیه، ماه ۱۸۳۸ م.

۲. شانتی رنجن بهتا چاریا، ص ۱۵۴-۱۵۳

۳. شانتی رنجن بهتا چاریا، ص ۱۸۰-۱۷۹

4. www.brahmo.org/sadharan-brahmo-samaj-founders.html

۵. واعظ و مصلح اجتماعی بنگالی بوده.

۶. شانتی رنجن بهتا چاریا، ص ۱۸۰-۱۷۹

۷. محمد عتیق صدیقی، هندوستانی اخبار نویسی، ص ۲۰۳-۲۰۰

۸. شانتی رنجن بهتا چاریا، ص ۱۵۳-۱۵۴؛ محمد عتیق صدیقی، ص ۲۰۰-۲۰۳

مهارشی در سال ۱۸۶۳م قطعه زمینی آنجا خرید تا اراکین براهما سماج، دور از شهر به مطالعه‌های مذهبی مشغول گردند. آن زمین امروز «شانتی نیکیتان» (یعنی جای سکون) نام دارد؛ اما کار زود پیشرفت نکرد و حدود بیست سال بعد یک آشرم (خانه برای مطالعات مذهبی) در شانتی نیکتان ساخته شد.

مهارشی دیندرانات تا کر بدون شک از پیروان براهما سابها و بوده؛ اما افکارش با راجا رام موهان‌رای فرق داشت، چون افکار راجا رام موهان‌رای، نزدیک به اسلام و مسیحیت بود؛ اما عقیده‌ی مهارشی این بود که دین برهمنی را نباید از دایره‌ی هندوی بیرون برد و اجازه‌ی بت پرستی نبود^۱.

این آشرم مانند خانقاه درویشان بود و زنان و بچه‌ها اجازه نداشتند که آنجا بروند، تنها مردان مسن می‌توانستند برای مطالعه و عبادت به آنجا بروند. در این آشرم، بت نبود و گوشت و ماهی و شراب‌نوشی ممنوع بوده است^۲.

مهارشی دیندرانات تا کر، یک دانشمند بزرگ و از پیشوایان مذهبی بود و علاوه بر زبان‌های سانسکریت و بنگالی، در زبان اردو و فارسی مهارت زیادی داشت. چون مهارشی را راجا رام موهان‌رای که یکی از دانشمندان زبان و ادب فارسی بود، سرپرستی و تربیت کرده بود، از کودکی به شعر حافظ عشق می‌ورزید. عطا کریم برق در پایان‌نامه‌ی دکتری‌اش می‌نویسد:

«راجا رام موهان‌رای، بدون شک شیفته و دل‌باخته‌ی خواجه حافظ و اشعار او بود؛ اما علاقه‌مندی دیندرانات تا کر به خواجه حافظ در هیچ‌گاه کم‌تر از او نبود. راجا رام موهان‌رای، قبل از حمام همواره اشعار او پانیشاد و اشعار خواجه حافظ را می‌خواند و دیندرانات تا کر، در زمان طفولیت خود تقریباً هر روز به خانه‌اش می‌رفت و از آن وقت، همواره این مشغله‌ی او را ملاحظه می‌کرد و از آن تأثیراتی قبول می‌داشت، تا آن‌که وقتی فرا رسید چون خودش شیفته و

۱. رای، آنودا شنکر، رایندرانات اور شانتی نیکیتان، رایندرانات پر خصوصی شماره، مجله مغربی

بنگال، ص. ۱۸۳، ۱ می - جولای ۲۰۱۰

۲. رای، آنودا شنکر، ص. ۱۸۳، ۱ می - جولای ۲۰۱۰

عاشق خواجه حافظ گردید»^۱

رابیندرانات تاگور، در یکی از سخنرانی‌هایی که (به زبان انگلیسی است) می‌نویسد:

“My father was a great scholar. He was intoxicated with Hafiz verses. When I was a boy I often used to listen to his of those poems, and he translated them to me which a fervor of enjoyment that touched my heart.”^۲

«پدر من یک دانشمند بزرگ بود. او با اشعار حافظ مست بود و زمانی که من بچه بودم، بیش‌تر اشعار حافظ که او می‌خواند، گوش می‌دادم و او برای من ترجمه می‌کرد که لذت آن از دل لمس می‌کردم.»

مهاریشی دیندرانات تاکر، همیشه به کوه‌ها و جنگل‌ها می‌رفت، شب‌ها و روزها به عبادت، ریاضت و به باز کردن گره‌های رازهای نهانی تصوف می‌پرداخت و شعر حافظ را به حالت وجد و ربودگی می‌خواند و از لذت روحانی سرشار می‌شد.
عطا کریم برق می‌نویسد:

«این اشعار خواجه حافظ است که او را نشان داد که جلوه‌ی ما و منظر قشنگ آن چه شادمانی و بی‌خودشدگی عرفانی به انسان مهیا می‌سازد. به این نحو، دیندرانات تاکر تمام زندگانی خود را به عشق خواجه حافظ گذراند و همین‌طور شیفتگی او به اپانشاد بود.»^۳
دکتر برق، رویداد جالبی را بیان می‌کند:

«می‌گویند که در یک موقع دیندرانات تاکر به لاهور رفت. در آن‌جا در یک شب با چند تن از دوستان خود در جای گشاده مشغول به دیدن منظر ماه و زیبای آن بود و کسب لذت می‌کرد.

۱. برق، عطا کریم، مقاله دکتری «تاثیر فارسی در ضروب الامثال بنگالی، دانشگاه تهران، ۱۹۶۶ م، ص. ۲۲۶»

2. English writings of Tagore Lecture, Int.. Mohit K. Ray, Salutation to the Sprit of Persia, dated 17th April 1932, p. 881

۳. برق ص. ۲۲۶

ناگهان از دوستان جدا گردید. پس از چند دقیقه چون آنان به سراغ او رفتند، دیدند که مردی نامعلوم به آواز دلکش و قشنگ اشعار شیرین خواجه حافظ می‌خواند و دببندرانات تا کر، به حالت خود فراموشی و مستی دور او پای کوبی و رقص مشغول است.^۱

بعد از این رویداد، کیشاب چاندرا سین حس کرد که دل بستگی دببندرانات تا کر به حافظ و اشعارش و تصوف بسیار است. پس وی وضع احکام دینی براهما سماج را دوباره برنامه ریزی کرد و از گیریش چاندرا سین (۱۸۳۵-۱۹۱۰)^۲ خواست که متون احکام دین اسلام را از منابع فارسی و عربی به زبان بنگالی ترجمه کند تا آن را در برنامه‌ی براهما سماج شامل بکند.^۳

دببندرانات تا کر، نه تنها به اشعار حافظ عشق می‌ورزید که به مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی هم بسیار علاقه داشت و از خواندن آن لذت می‌برد. وی هر صبح، علاوه بر مطالعه‌ی اوپیشاد، اشعار حافظ را با صدای خوب و ترنم می‌خواند. یکی از غزل‌های مورد علاقه‌ی او این غزل است:

هر گزم نقش تو از لوح دل و جان نرود / هر گز از یاد من آن سرو خرامان نرود^۴

وی بسیاری از غزل‌های حافظ را در یاد داشت، به گونه‌ای که مردم به او «حافظ حافظ» می‌گفتند. او به زبان فارسی چیره بود و به این زبان شعر می‌گفت؛ اشعار فارسی او در کتابی بنگالی به نام «احوال زندگانی حضرت مهارشی دببندرانات تا کر» (خود نوشت او) نقل شده است. در این کتاب، دو غزل از حافظ هم آورده است، با این مطلع:

یارب این شمع دل افروز ز کاشانه‌ی کیست / جان ما سوخت پیرسید که جانانه‌ی کیست

۱. برق ص. ۲۲۶

۲. اولین کسی بود که قران را به زبان بنگالی ترجمه کرد.

۳. شانتی رنجن بهتا چاریا، ص ۲۶۶-۲۶۷

۴. مجموعه سخنرانی‌های نخستین بیو ستهیا، ج. ۱، ص. ۴۰۱ بحواله حافظ اور تاگور، دکتر منصور

عالم، راببندرانات پر خصوصی شماره، مجله‌ی مغربی بنگال، ص. ۱۰۴

گو شمع میارید درین جمع که امشب / در مجلس ما ماه رخ دوست تمام است^۱
می گویند وقتی که مرگ مهارشی دبندرانان تا کر فرا رسید، با بی قراری قلب، فرمایش کرد
که شعر ذیل حافظ را با ساز و آهنگ بخوانند:

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم / جرس فریاد می دارد که بر بندید محمل ها

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه بر خیز / باشد که باز بینم آن یار آشنا را
بدون شک مهارشی دبندرانان تا کر از این جهان چشم بر بست؛ اما برای آیندگان صدها
دریچه باز کرد و پسرش رابیندرانات تا کر (۱۸۶۱-۱۹۴۱) معروف به تاگور را به یادگار گذاشت.
تاگور بچه‌ی با هوشی بود و از هشت سالگی شعر می سرود. شکی نیست که تاگور در آن
زمان نمی توانست فارسی بخواند؛ اما ذهن و گوش اش با شعر شعرایی مانند حافظ و سعدی و
مولانا آشنایی کامل داشت. چون خودش گفته :

“Persian introduction came to me when I was a boy. It was that of the ideal
Persia, the Persia of the poet, the Persia which seds her welcome in songs to
strangers across all barriers of geography.”^۲

«وقتی که بچه بودم با فارسی آشنا شدم. این فارس ایدال بوده ، شاعران فارس ، فارس
که با آهنگ اشعار خود، سراسر جهان را خوش آمدید می گوید»

تاگور در محیطی ادبی، علمی و روحانی زیر سرپرستی پدرش تربیت یافت و از کودکی
تمایل به شعر و تصوف داشت. پدرش شعر صوفیانه‌ی حافظ را برایش می خواند.

ممکن است تاگور دیگر آثار ادبیات فارسی را هم به زبان بنگالی مطالعه کرده باشد؛ چون
در آن زمان ترجمه‌ی بنگالی شعر حافظ به وسیله‌ی گیریش چاندراسین منتشر شده بود. علاوه
بر شعر حافظ، گلستان و بوستان سعدی، تذکره الاولیاء و شعر جامی، به زبان بنگالی ترجمه شده

۱. محمد عتیق صدیقی، ص. ۴۳۱-۴۲۹

2. Rabindranath Tagore, Salutation to the Sprit of Persia, dated 17th April 1932, p. 881

بود. به همین سبب، آثار تاگور تحت تأثیر ادبیات فارسی است. مانند این بیت که هر دو شاعر موضوع عشق را این گونه بیان می کنند:

حافظ: عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده / بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست

حافظ: هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق / ثبت است بر جریده‌ی عالم دوام ما

تاگور: زندگی من مستعار آتش عشق است / این تمام دنیا فانیست لکن عشق لافانیست

همه چیز نابود خواهد شد؛ اما عشق است که به صورت اصل خواهد ماند^۱

در شعر دیگر تاگور به شیوه‌ی نی‌نامه‌ی مولوی چنین می نویسد:

درد دل من

فقط نی می‌داند،

نی می‌داند

آن یک رازی است که

در دل من پنهان است^۲

بحث درباره‌ی نفوذ شعر فارسی در آثار تاگور، مفصل‌تر از این است که در این مقاله به آن

بپردازم و خود قابل طرح در مقاله‌ای جداگانه است. به هر حال از اشاره بدان ناگزیر بودم.

خاک شانتی نیکیتان، به سبب حضور مهارشی مقدس شد و تاگور آن را مقدس‌تر کرد.

در همین زمین مقدس بود که گاندی با تاگور ملاقات کردند و تاگور، گاندی را به لقب «مهاتما»

یعنی روح بزرگ سرفراز کرد.

تاگور ادامه دهنده‌ی راه پدرش بود و پس از او سرپرستی شانتی نیکیتان را به عهده گرفت،

اما عقیده‌ی تاگور با پدرش، کمی متفاوت بود و در شانتی نیکیتان با خانواده‌ی خود زندگی

می کرد. به مرور، این آشرم به درس گاه و از درس گاه به دانشگاه تبدیل شد و در سراسر جهان

معروف شد.

۱. تاگور، گیتانجلی، سرود ۶۷

۲. محمد ضیاء الدین، صد بند تاگور، سرود ۹

آثار تاگور بسیار و خارج از بحث این مقاله است، اما از مجموعه‌ی شعر «گیتانجلی» که تاگور را در سراسر جهان مشهور کرد و سبب توجه کشورهایمانند ایران و عراق شد، نمی‌توان یاد نکرد.

تاگور نخستین شاعر آسیایی بود که در سال ۱۹۱۳ م برای شعر گیتانجلی، جایزه‌ی نوبل گرفت. وی از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۰ به ۹ کشور سفر کرد؛ اما چون به ایران نیامده بود، هنوز سفرهایش تکمیل نشده بود.^۱ و پس از سفر ایران و عراق تنها به سیری لانکا رفت و تا پایان عمر در شانتی نکتان ماند.

در سال ۱۹۳۲ که رضا شاه پهلوی هفتاد ساله بود، مها کوی (شاعر بزرگ) تاگور را به ایران دعوت کرد؛ اما چون بیمار بود، آمادگی سفر را نداشت.

تاگور سال‌ها منتظر دیدار حافظ و سعدی بود و به همین سبب با دعوت شاه، بیماری خودش را فراموش کرد و رنج سفر را به جان خرید. سفر تاگور از شانتی نیکیتان به شیراز از دو سو قابل بررسی است. یکی دل‌بستگی‌اش به شعر و ادب فارسی و دوم از جنبه‌ی تأثیرات.

تاگور شاعر بزرگی بود و در ادب و هنر و فرهنگ به نام بود. او از خانواده‌ای بود که با زبان و ادب فارسی، آشنایی کامل داشتند.

او شاعر بود و از کودکی شعرهای فارسی را می‌شنید و دوست داشت از نزدیک با شعرای ایران آشنا شود. به همین سبب بود که تاگور بعد از رسیدن به شیراز، در نخستین فرصت به حضور حافظ شیرازی رسید. در آرامگاه حافظ از تاگور خواستند که به دیوان حافظ تفرّلی بزند؛ آن‌هنگام نخستین دیدار تاگور با حافظ بود^۲ او حافظ را حس می‌کرد و فکر می‌کرد که هر دو دوستدار یک میخانه‌اند و باهم جام معرفت را پر کرده‌اند.

۱. تاگور، فارشیه، راچنا با ولی، ج. ۲۲

2. English writings of Tagore Lecture, Int.. Mohit K. Ray, Addres at the Tehran Literary Society, dated 9th May 1932, p. 888

دکتر مقتدری که همراه تاگور بوده، می‌گوید:

«تاگور دست بسته با احترام نزد حافظ ایستاده بود، نسخه‌ای از دیوان حافظ که آن‌جا موجود بود، پیش تاگور آوردند، تاگور آن‌را به دست گرفت، از چشم‌های خود لمس کرد و بوسه گرفت و باز کرد. همراهیان می‌گویند که در آن لحظه تاگور در حالت خود نبود و معلوم می‌شود که او به دنیای دیگر رسیده است. در فال صفحه‌ای که باز شد، این شعر می‌خواند:

بود آیا که در میکده‌ها بگشایند گره از کار فروبسته‌ی ما بگشایند
اگر از بهر دل زاهد خودبین بستند دل قوی‌دار که از بهر خدا بگشایند^۱

تاگور در کتابی به نام فارشیه^۲ می‌نویسد که حافظ به دعوت شاه بنگال نتوانست به ایران بیاید؛ اما شاعر بنگال دعوت شاه ایران را افتخار می‌داند و برای همه‌ی ایرانیان خشنودی و خوشبختی می‌خواهد.

“ বঙ্গধিপতি একদা কবি হাফেজকে বাংলায় নিমন্ত্রণ করেছিলেন, তিনি যেতে পারেন নি। বাংলার কবি পারস্যধিপের নিমন্ত্রণ পেলে, সে নিমন্ত্রণ রক্ষাও করলে এবং পারস্যকে তার প্রীতি ও শুভকামনা প্রত্যক্ষ জানিয়ে কৃতার্থ হল।”^۲

تاگور در این سفر از بوشهر، شیراز، اصفهان و تهران دیدار کرد. در این روزها به افتخار تاگور، جلسات گوناگون برگزار شد. دانشمندان، شاعران و نویسندگان ایران، از تاگور استقبال کردند و تاگور، در این برنامه‌ها سخنرانی کرد. تاگور هیچ‌گاه در ایران و بین ایرانیان، احساس بیگانگی نداشت. خودش را از سرزمین هند و آریانی می‌دانست و ایران را جای تولد دیگرش می‌خواند.

۱. پروین دخت مشهور، تأثیر عرفان اسلامی بر تاگور، ص. ۱۵۶

۲. (به زبان بنگالی است و این‌جا تاگور یادداشت از سفر ایران خود نوشته است)

3. Rabindra Rachnabali, (Collected works of Rabindranath Tagore), Vishvabharati Publication, Shantiniketan, XI, p. 641

“আমি প্রথমে জন্মেছি নিজের দেশে, সেদিন কেবল আত্মীয়েরা আমাকে স্বীকার করে নিয়েছিল। তার পরে তোমরা যেদিন আমাকে স্বীকার করে নিলে আমার সেদিনকার জন্ম সবদেশের- আমি দ্বিজি।”¹

৬ মে ১৯৩২ ম. দর তেরান হفتাদ ও ইকমিন সালরুজ তোলদ শاعر রা জশন গ্রফতন্দ ও শاعرান ও নুইসন্দ গান, বে افتخار তাগুর گل های محبت نثار کردند. ملک الشعراء بهار به این مناسبت خاص، شعری به نام «هدیه به تاگور» خواند که تاگور از آن شعر بسیار لذت برد. تاگور، در پاسخ شعری سروده بود که این جا آورده می شود:

ইরান, তোমার যত বুলবুল,
তোমার কানলে যত আছে ফুল
বিদেশী কবির জন্মদিনের মানি
শুনালো তাহারে অভিনন্দনবাণী।
ইরান, তোমার বীর সন্তান
প্রণয় অর্ঘ্য করিয়াছে দান,
আজি এ বিদেশী কবির জন্মদিনে,
আপনার বলি নিয়েছে তাহারে চিনে।
ইরান, তোমার সম্মানমালা
নবগৌরব বহি নিজ ভালে,
সার্থক হল কবির জন্মদিন।
চিরকাল তারি স্বীকার করিয়া ঋণ
তোমার ললাটে পরানু এ মোর শ্লোক
ইরানের জয় হোক।

1. Rabindra Rachnabali, p. 658

ترجمه:

گل‌های بوستان تو و بلبان گل پرست تو،
برای برپا داشتن سالگرد و جشن تولد شاعری که از راهی دوره آمده است،
ترانه‌ها و غزل‌های زیبا خوانده با تبریک می‌گویند.

ای ایران

فرزندان پر مهر و دلیر تو

چه تحفه‌های گران‌بهایی به‌عنوان یادگار محبت و عشق تو
به شاعری که از راه دور آمده است، هدیه می‌کند

ای ایران

شاعری که در روز تولدش از میهن خویش دور افتاده است

تو او را تاج عزت و شرافت پوشانیده‌ای

و بر فراز کرسی‌های بلندپایه‌ی احترام بی‌سابقه نشانده‌ای

و من در برابر این همه لطف‌ها و محبت‌ها که دیده‌ام

می‌خواهم تنها یک دسته گل بر تارک نیرومند و افروخته و باستانی تو

و با آهنگی رسا که به‌درگاه معبود نادیده راه اجابت دارد،

خواهش و دعا کنم که

ایران همیشه سرفراز و پیروز باد^۱

روز دوم، تاگور با رهبران پارلمان و شاعری که اشعارش را به‌زبان فارسی ترجمه کرده بود،

ملاقات کرد و از آن‌ها دیوان انوری هدیه گرفت.^۲

سفر تاگور به ایران، جنبه‌ی دیگری هم دارد. یعنی این سفر را باید از دیدگاه روابط فرهنگی

هند و ایران، نگاه کرد؛ زیرا فرهنگ هند و ایران مشترک است و روابط هند و ایران از زمان‌های

گذشته آغاز شده بود و سفر تاگور به ایران، روابط دوستانه و فرهنگی را مستحکم‌تر کرد. چون

۱. بیاد تاگور، ابراهیم پور داوود، ص ۳۵

۲. تاگور، فارشیه، راجنا با ولی، ص. ۴۸۰-۴۸۸

هند به سرپرستی و رهبری گاندی و نهرو و مولانا آزاد به سوی استقلال پیشرفت می کرد و ایران، تازه یک دوره ی نوین را آغاز کرده بود. او در یکی از سخنرانی هایش چنین می گوید:

“Before I conclude let me tell you what has been the strongest attraction that has brought me to your country not heeding my physical infirmity and the risks of a difficult journey. In the East we bend our heads before all that is humanly great and not merely what is mechanically perfect. We hail him as great who conquers circumstances because he has conquered himself... even in my own corner of India I seemed to have felt the glamour of the greatness of the present ruler of Persia revealing to my mind a vision of a new morning at the verge of a distant skyline. We were sure that a masterful man, a builder of the destiny of a nation has at last appeared in our neighborhood.”¹

و جای دیگر، آداب و رسوم کهنه ی ایران را نقد می کند و به ایران درخشنده اشاره می کند.

«Persia is being unified, her baffling customs and superstitions ruthlessly eliminated; her educational and social foundations are being securely established on a sane healthy nationalism which is in harmony with the modern age.»²

ترجمه

«ایران متحد می شود، آداب و رسوم و خرافات بی رحمانه اش از بین می رود و بنیاد آموزشی و اجتماعی ایران در حال امن در ملی گرایی سالم است که در هماهنگی با عصر مدرن، تأسیس شده است»

تاگور در سخنرانی ۲۵ می ۱۹۳۲ به این مناسبت شعری می خواند که این گونه است:

1. Rabindranath Tagore, English writings of Tagore Lecture, Int.. Mohit K. Ray, At Tehran, dated 5th May 1932, pp. 85-884

2. English writings of Tagore Lecture, Int.. Mohit K. Ray, My visit to Persia, dated 25th May 1932, pp. 893-890

The night has ended.
 Put out the light of the lamp
 Of thine own narrow dark corner
 Smudged with smoke,
 The great morning which is for all
 Appears in the East.
 Let its light reveal us to each other
 Who walk on the same path
 Of pilgrimage¹.

ترجمه:

شب تمام شد
 خاموش کن چراغ را
 در کنج تنگ خانه‌ات
 که تار گشته از دود خودبینیت
 صبح پر شکوهی که هست برای همگان
 پدیدار است در افق خاوری
 بگذار روشن کند راه
 بر روی همه‌ی آنان که
 هستند راه پیمان
 بر تک راه معرفت حق^۲

تاگور در سخنرانی‌اش، درباره‌ی روابط هند و ایران صحبت کرد و امیدوار بود که خاوریان

1. English writings of Tagore Lecture, Int.. Mohit K. Ray, My visit to Persia, dated 25th May 1932, pp. 893-890

۲. تاگور، فارشیه، ص. ۱۴۸

بیدار شوند و دوباره شکوه گذشته را بازیابند.

وی از دولت ایران می‌خواست که در شانتی نیکیتان، یک کرسی برای مطالعات فارسی تأسیس شود و یک استاد از ایران در دانشگاه ویشوا بارتی شانتی نیکیتان درس بدهد. این پیشنهاد پذیرفته شد و استاد ابراهیم پورداوود را فرستادند. هنگامی که پورداوود به شانتی نیکیتان آمد، تاگور در استقبالش نامه‌ی (۹ ژانویه ۱۹۳۳) روابط هند و ایران را چنین نوشت:

«به‌شما که پیک ایران بزرگ به مملکت هند هستید، خوش آمد می‌گویم. به‌گواهی صفحات تاریخ هندوستان، ما مردم ایران و هند به‌وسیله‌ی هنر و ادبیات و فلسفه پیوسته در ارتباط بوده و همیشه پیوند برادری داشته‌ایم... در قرون اخیر روابط ما قطع شد... ولی هنوز یادگار دوستی دیرین در دل‌های ما برقرار است و در این زمان که بیداری آسیا شروع شده بر دیگر بکاشف علایق دیرین موفق می‌شویم و خاکسترهای فراموشی را از دوران دوستی می‌زداییم^۱

پور داوود، از محیط شانتی نیکیتان لذت برده و خاطرات خوشی از آن‌جا تعریف می‌کند:

«در هنگام اقامت در شانتی نیکیتان، درباره‌ی فرهنگ و تمدن ایران باستان سخنرانی داشتم و در هر جا که این تمدن با تمدن هند تماسی داشت و من کم و بیش از آن آگاه بودم، یاد می‌کردم»^۲

پور داوود حدود دو سال در دانشگاه ویشوا بارتی درس داد. در آن مدت به سرپرستی او یک‌صد شعر تاگور به‌وسیله‌ی آقای محمد ضیاء‌الدین، استاد فارسی هندی، به فارسی ترجمه شد؛ آن کتاب با نام «صد بند تاگور» در سال ۱۹۳۳ در دانشگاه ویشوا بارتی چاپ شد. پس از آن تاگور، بیش‌تر مورد توجه دانشمندان ایران قرار گرفت و آثار زیادی از او به‌زبان فارسی ترجمه شد.

سفر تاگور به ایران، صدها در برای شاعران، نویسندگان، ادبا و دانشمندان باز کرد و روابط ادبی و فرهنگی هند و ایران را تقویت و دوام بخشید؛ به‌گونه‌ای که تا امروز این روابط پایدار است و این همایش بین‌المللی به نام این دو شاعر بزرگ هند و ایران، با افتخار و پرشکوه برگزار می‌شود.

۱. تجزیه شبه قاره و استقلال بنگلادیش، ص. ۳۸.

۲. بیاد تاگور، ابراهیم پور داوود، ص ۱۰.

منابع و مأخذ

۱. شانتی رنجن بهتا چاریا. بنگالی هندوون کی اردو خدمات. کلکتہ، ۱۹۶۳
۲. محمد عتیق صدیقی. هندوستانی اخبار نویسی. علیگر
۳. رای، آنودا شنکر، رابیندرانات اور شانتی نیکیتن، رابیندرانت پر خصوصی شماره، مجله‌ی مغربی بنگال، ۲۰۱۰
۴. محمد ضیاء الدین (۱۹۳۳). صد بند تاگور. دانشگاه وشوا بارتی.
۵. عطا کریم برق (۱۹۶۶)، «تأثیر فارسی در ضروب المثل بنگالی». دانشگاه تهران.
6. Bose, Sugata. A Hundred Horizons: the Indian Ocean in the Age of Global Empire. (Cambridge, MA: Harvard University Press, 2006)
7. Chatterjee, S.K. Indo-Aryan and Hindu, Calcutta.
8. English writings of Tagore Lecture, Int.. Mohit K. Ray.
9. Gorekar, N.S. Indo-Iran Relation, Bombai.
10. Indo-Iranica, Iran Society, Calcutta, v. 57, Sept.- Dec., 2004
11. Rabindranath Tagore, Rabindra Rachanabali, (collected works of Tagore) Calcutta: Viswabharati, 1996.
12. R.K. DAs Gupta, Tagore's Tribute, Iran's Radiant Resurgence, Iran Culture House, Ed. Kazim Kamran, 1977.
13. Tagore, Parashy, Calcutta 1937.
14. Wilber, Donald, Reza Shah Pahlavi, New York.